

گفتمان سلطنت و نسبت آن با گفتمان‌های رقیب در ایران (۱۳۵۷-۱۳۳۲)جلیل دارا^۱ دریافت: ۹۸/۷/۲مجید پیروز^۲ پذیرش: ۹۸/۸/۲۴**چکیده**

در طول سال‌های ۱۳۳۲-۵۷ ش گفتمان‌های سیاسی مختلفی در فضای سیاسی - اجتماعی ایران با یکدیگر رقابت کردند که در این میان، گفتمان سلطنت در جایگاه هژمون قرار داشته و گفتمان‌های ملی‌گرایی، مارکسیستی و اسلام‌گرا گفتمان‌های رقیب محسوب می‌شدند. این پژوهش به بررسی نسبت بین گفتمان‌های رقیب و هژمون پرداخته است. پرسش اصلی پژوهش این است که دال‌های شناور و مرکزی گفتمان سلطنت در دوره سال‌های ۵۷-۱۳۳۲ ش کدامند و چه نسبتی بین این گفتمان و گفتمان‌های رقیب وجود داشت؟ یافته‌های تحقیق نشان داده که دال مرکزی گفتمان سلطنت، شاه محوری و دال‌های شناور آن، شامل اقتدارگرایی، ناسیونالیسم باستان‌گرا، ناسیونالیسم مثبت، تمدن بزرگ و ظاهرگرایی مذهبی بوده است. برخی از گفتمان‌های رقیب با مواردی از دال‌های مذکور همسویی داشتند؛ اما غالب این گفتمان‌ها با دال‌های سلطنت تضاد داشته و تضعیف‌کننده دال مذکور بشمار می‌رفته‌اند و از این رو اکثریت گفتمان‌های فعال این دوره، خواهان براندازی سلطنت بودند. این پژوهش از نظریه گفتمان لاکلاو و موفه بهره‌جسته و روش پژوهش، تحلیل گفتمان و روش تفسیری از نوع کیفی و مبتنی بر داده‌های اسنادی و کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: گفتمان هژمون، گفتمان رقیب، سلطنت، ملی‌گرایی، مارکسیستی،

اسلام‌گرا.

^۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، (نویسنده مسئول).
dara@modares.ac.ir

^۲. دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.
majidpiruz@yahoo.com

فضای سیاسی ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وارد مرحله جدید و متفاوتی شد. برخلاف سال‌های گذشته که حدی از آزادی‌ها و رقابت سیاسی برای گروه‌های مختلف وجود داشت، در این دوره، استبدادی آهنین، نظم سیاسی تک ساحتی و اقتدارگرایانه آفرید و توانست همه نیروهای مدعی را از عرصه به در کند. سلطنت پهلوی با اتکا به دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی و به مدد درآمدهای سرشار نفتی اواخر دهه چهل و پنجاه، کلیه منافذ سیاسی را مسدود نموده بود و گفتمانی را نمایندگی می‌کرد که تاج آن، شاه‌محوری و سلطنت‌مداری بود. جایگاه هژمونیک گفتمان سلطنت در این دوره مدیون توسل آن به ابزار فشار و سرکوب بود، فشاری که بر نیروهای سیاسی متفاوت اعمال گردیده و گفتمان‌های رقیب را به حاشیه راند. سه نیروی عمده ملی، چپ مارکسیستی و اسلام‌گرا شامل جریان‌های سیاسی گوناگون، گفتمان‌های خاصی را نمایندگی می‌کردند و در تلاش برای به فروپاشی کشاندن هژمونی گفتمان سلطنت بودند. مهم‌ترین حمله این گفتمان‌ها نیز متوجه دال اقتدارگرایی گفتمان سلطنت بود؛ اما قدرت تجهیز یافته و در اختیار سلطنت، تمامی کوشش‌ها برای افول را تا مدت‌ها به تأخیر انداخت.

در این دوره، گفتمان‌های مذکور به‌عنوان گفتمان‌های رقیب و چالشگر سلطنت معرفی می‌شدند که هر یک مترصد نفوذ بر اذهان و ضمائر عاملان اجتماعی بودند تا جایگاه هژمون را از آن خود کنند؛ لذا با شناخت دقیق این گفتمان‌ها می‌توان درک عمیقی از تحولات منتهی به انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ پیدا کرد.

اهداف و پرسش‌های پژوهش

هدف اصلی این پژوهش شناخت گفتمان سلطنت و دال‌های این گفتمان در دوره ۵۷-۱۳۳۲ ش است. همچنین از اهداف دیگر پژوهش شناخت کلی گفتمان‌های رقیب گفتمان سلطنت در این دوره است؛ لذا پرسش اصلی پژوهش این است که دال‌های شناور و مرکزی گفتمان سلطنت در دوره ۵۷-۱۳۳۲ ش بر مبنای نظریه لاکلاو و موفه چیست و چه نسبتی بین این گفتمان و گفتمان‌های رقیب وجود داشت؟

مفاهیم و چهارچوب نظری پژوهش

نظریهٔ گفتمان^۱ لاکلاو و موفه^۲ از نظریه‌های تفسیرگرایانه‌ای است که نقش معنادار رفتارها و ایده‌های اجتماعی را در زندگی سیاسی مطالعه می‌کند. یک تحلیل‌گر گفتمان فرایند تولید، عمل و تحول گفتمان را مورد بررسی قرار داده و به ساختی که گفتمان به فعالیت‌های کارگزاران اجتماعی می‌دهد، توجه دارد (تاجیک، ۱۳۷۹: ۵-۱۳۴). در این چهارچوب، گفتمان منحصر به زبان نیست، بلکه تمامی پدیده‌های اجتماعی را در برمی‌گیرد. در واقع هویت‌های افراد محصول فرایندهای تصادفی و گفتمانی و به‌طور دقیق‌تر، جزئی از کشمکش‌های گفتمانی است. همچنین افعال اجتماعی انسان‌ها نیز اموری گفتمانی قلمداد می‌گردد و معنای تمامی پدیده‌ها تنها از طریق تحلیل گفتمان آن‌ها حاصل می‌شود (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۶۷-۷۰).

بر این اساس، امور اجتماعی و سیاسی تنها در درون ساخت‌های گفتمانی قابل فهم است و معنای اجتماعی کلمات، گفتارها، اعمال و نهادها با توجه به آن بافت کلی دریافت می‌شود که این‌ها خود بخشی از آن هستند. به عبارتی هر معنایی را تنها با توجه به عمل کلی در حال وقوع و همچنین هر عملی را با توجه به گفتمان خاصی که آن عمل در آن قرار دارد، باید شناخت (منوچهری، ۱۳۹۳: ۷-۱۰۴).

به‌طور خلاصه، گفتمان به مجموعه‌ای از نشانه‌های مفصل‌بندی شده و پیوندیافته اطلاق می‌شود و منظومه‌ای معنایی است که واژه‌ها و نشانه‌های آن در کنار و در پیوند با یکدیگر مجموعه معناداری را می‌آفرینند. گفتمان، طیف وسیعی از داده‌های زبانی و غیرزبانی (اعم از گفتارها، گزارش‌ها، حوادث تاریخی، گفت‌وگوها، سیاست‌گذاری‌ها، اعلامیه‌ها، اندیشه‌ها، سازمان‌ها و نهادها) را در بر گرفته و با همهٔ آن‌ها به‌مثابهٔ متن برخورد می‌کند (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱-۲۰). هر گفتمان شامل مجموعه‌ای از نشانه‌ها یا «دال»^۳ های گفتمانی به‌هم‌پیوسته است که بیانگر منطق فکری حاکم بر آن است. دال‌ها از ارزش یکسانی در زنجیره گفتمانی یک گفتمان برخوردار نیستند. دال مرکزی یا برتر، نشانه‌ای است که گفتمان، حول محور آن معنا می‌یابد و دال‌های شناور، نشانه‌های دیگر آن گفتمان هستند که ذیل دال مرکزی قرار گرفته و هر گفتمان به روش خاص خود به آن معنا می‌بخشد (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۶۰).

درواقع، دال مرکزی، عمود خیمه یک گفتمان است و به نظام معنایی آن سامان بخشیده و نشانه‌های گفتمانی دیگر در سایه آن قرار می‌گیرند.

در نظریه گفتمان، برخی مفاهیم اهمیتی ویژه دارد. واژه «هژمونی»^۴ به معنای عینیت و تثبیت سلطه گفتمان است که پیش از آن، نیروهای سیاسی حامل گفتمان، با نیروهای مختلفی به نزاع و رقابت می‌پردازند. یک گفتمان هژمون توانسته بر سایر گفتمان‌ها چیرگی یافته و ذهن و اندیشه عاملان اجتماعی را مسخر سازد؛ البته هژمونی، مطلق نیست و هیچ‌گاه یک گفتمان قادر به تثبیت خود و جذب همه نیروهای اجتماعی نیست، پس همواره مخالفت‌هایی وجود دارد؛ اما گفتمان هژمون، مستظهر به حمایت فعال بخشی از جامعه است. مفهوم «غیریت»^۵ مفهوم قابل کاربرد دیگر در نظریه گفتمان است که در سایه آن، گفتمان‌های رقیب شکل گرفته و به چالش با گفتمان‌های دیگر، به‌ویژه گفتمان هژمون، می‌پردازند. «بی‌قراری»^۶ یک گفتمان به معنای زوال هژمونی گفتمان حاکم است که منجر به فروپاشی نظم موجود می‌شود. از آنجایی که تثبیت یک گفتمان به‌تمامه ممکن نیست، همواره بی‌قراری وجود دارد؛ اما بی‌قراری گسترده، به بحران فراگیری برای گفتمان هژمون می‌انجامد. در وضعیت بی‌قراری است که امکان کنشگری سیاسی برای فعالان اجتماعی مهیا می‌شود. «قدرت»^۷ عاملی است که ایجاد هر جامعه و تثبیت، طرد و سرکوب گفتمان‌های دیگر با آن صورت می‌گیرد و بدون آن، هیچ تثبیت و عینیتی در کار نیست (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹: ۸-۲۲)؛ بنابراین گفتمان‌ها برای تثبیت و عینیت خود محتاج اعمال قدرت هستند. چنانچه این قدرت، از کارایی کافی برای طرد و به حاشیه راندن گفتمان‌های رقیب برخوردار نباشد، موقعیت گفتمان هژمون در معرض مخاطره قرار می‌گیرد و دچار بی‌قراری می‌شود.

روش تحقیق

روش این پژوهش، تحلیل گفتمان و روش تفسیری از نوع کیفی که به بررسی گفتمان‌ها و خرده‌گفتمان‌های فعال در دوره ۵۷ - ۱۳۳۲ ش بر اساس نظریه گفتمان لاکلاو و موفه می‌پردازد. ابزار مطالعه در این پژوهش نیز مطالعه اسنادی - کتابخانه‌ای است.

گفتمان‌های سیاسی فعال در ایران (۵۷-۱۳۳۲)

در دورهٔ میان سال‌های ۵۷ - ۱۳۳۲ ش در ایران گفتمان‌های سیاسی مختلف در جامعه فعال بودند. حکومت پهلوی به‌عنوان نماد گفتمان سلطنت در دورهٔ ۵۷ - ۱۳۳۲ ش پس از سرکوب نیروهای مخالف در مردادماه ۱۳۳۲ ش سرمست از به دست گرفتن عنان قدرت، یکه و تنها به ترک‌تازی در فضای سیاسی ایران پرداخت و در این مسیر از تضييق و فشار و محدودیت بر هیچ نیروی دگراندیشی فروگذار نکرد. کنترل، سانسور، ایجاد فضای تک‌صدایی، فشار و اعمال محدودیت بر مخالفان توسط نهادهای امنیتی و اطلاعاتی مخوف، تنها بخشی از چهرهٔ ترسناک گفتمان سلطنت در طول ۲۵ سال زمامداری مطلقهٔ آن بر ایران بود. در این مسیر، نیروهای ملی‌گرای حامی مصدق، مارکسیست‌های حزب توده و سپس چریک‌های فدایی خلق، از طرفی نیروهای اسلامی مبارزی همچون جمعیت فدائیان اسلام، حزب ملل اسلامی و هیئت‌های موتلفه و همچنین سازمان مجاهدین خلق، نهضت آزادی و نیز پیروان مرجعیت‌سازش‌ناپذیر در تبعید امام خمینی آماج هجوم سلطنت پهلوی و تیغ تیز سرکوب آن قرار گرفتند. در واقع، گفتمان سلطنت با شدت سرکوب بسیار، موفق شد تا پردهٔ آهینی به دور حوزهٔ سیاست ایران کشیده و رهبران مخالف را از پیروانشان، مبارزان را از تودهٔ مردم و احزاب سیاسی را از پایگاه‌های اجتماعی خود جدا کند (Abrahamian, 1982: 450) و بدین‌صورت سه گفتمان رقیب یعنی ملی‌گرایی، چپ مارکسیستی و اسلام‌گرایی را تحت فشار قرار دهد.

شاه با ممانعت از فعالیت‌های مستقل حزبی برای نشان دادن اینکه ایران هم مانند الگوی انگلیسی-آمریکایی، یک دموکراسی دو حزبی است، دو حزب ملیون و مردم را ایجاد کرد. از این طریق «ملیون» جایگزین جبههٔ ملی مصدق شده و «مردم» نیز در غیاب حزب توده، به‌عنوان حزبی مردمی‌تر حضور داشت. این صحنه، ویتروینی بود که عمدتاً برای مصرف خارجی آرایش یافته بود (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۳۸). بعدها استبداد پهلوی به همین ژست ظاهری هم اکتفا ننمود و رسماً از تأسیس نظام تک‌حزبی با محوریت حزب «رستاخیز» سخن گفت؛ البته گفتمان سلطنت در مقاطعی مجبور به عقب‌نشینی از استبداد مطلقه خود گردید. برای نمونه شرایط سخت اقتصادی اواخر دههٔ سی هم‌زمان با روی کار آمدن دموکرات‌ها به رهبری کندی در آمریکا و سیاست وی مبنی بر ضرورت انجام اصلاحات لیبرالی در کشورهای جهان سوم برای مقابله با انقلابات کمونیستی و تشویق اجرای اصلاحات ارضی در این کشورها،

موجب شد تا گفتمان سلطنت به سمت پذیرش نیروهایی با استقلال بیشتر و اطاعت‌پذیری کمتر، همچون علی امینی، روی‌آورند، اگرچه این امر نیز دوام چندانی نداشت. سرانجام با حذف امینی، شاه تلاش کرد تا با طرح «انقلاب شاه و مردم» پایه‌های قدرت خویش را مستحکم سازد و پایگاه اجتماعی‌اش را توسعه دهد. به همین جهت طرح شش ماده‌ای خود را در بهمن ۱۳۴۱ ش به همه‌پرسی گذاشته و پیروزی آن را نیز اعلام کرد. انقلاب سفید موجب تسریع در روند شهرنشینی شد و نخستین تغییر در موازنه جمعیت روستایی و شهری را در دههٔ چهل رقم زد (gheissari & nasr, 2006: 58). لذا اولین جرعهٔ مخالفت‌ها در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ش زده شد، اعتراضی که مذهب، پوشش آن و ضدیت با استبداد عامل وحدت‌بخش آن به شمار می‌آمد (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۲۷۳). با سرکوب نیروهای مخالف در این حادثه، حکومت پهلوی عملاً گام در مسیر «سلطانیسم» نهاد و دیگر جایی برای نقش‌آفرینی سیاستمداران مستقل از حکومت باقی نماند (Chehabi, 1990: 184).

پس‌ازاین رویداد سرنوشت‌ساز، حکومت پهلوی تلاش کرد تا تغییراتی اساسی را به تبع انقلاب سفید صورت دهد. به همین سبب شاه تکنوکرات‌ها را وارد کابینه کرد تا به برنامه‌های بلندپروازانه‌اش جامهٔ عمل ببوشانند؛ البته تکنوکرات‌هایی که از خود استقلال عملی نداشتند؛ لذا شخصیت‌هایی چاکرمنش و بله‌قربان‌گو، زمام امور را به دست گرفتند که در رأس آن‌ها، امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر سیزده‌سالهٔ حکومت پهلوی قرار داشت. در دورهٔ صدارت وی شخص شاه به‌طور کامل بر سازمان‌ها و نهادهای دولتی کشور مسلط گردید. شاه در این دوره به مدد ارتش و درآمدهای نفتی و نیز رابطه و وابستگی با ایالات‌متحده و سرکوب نیروهای مخالف، به‌عنوان مرکز و کانون فائقه قدرت در ایران در آمده و دیکتاتوری سلطنتی پهلوی با تکیه بر درآمدهای نفتی، ماشین سرکوب، دیوان‌سالاری و نظام حزبی، تمامی نهادهای سیاسی و اجتماعی را تحت سیطره خود گرفت (Foran, 1992: 310-12). در این دوره افزایش شدید درآمدهای نفتی ایران و در نتیجه رشد اقتصادی و اجتماعی شتابان رقم خورد که البته با عدم انجام نوسازی و توسعهٔ سیاسی، همراه بود و موجب گردید تا حلقهٔ ارتباطی حکومت و جامعه مفقود باشد. (Abrahamian, 1982: 426-7) لذا ارباب جای اقتناع را گرفت و نیروهای جدیدی که با تحولات اوایل دههٔ چهل سربرآورده و خواهان مشارکت سیاسی بودند، به دلیل تمایل نداشتن حکومت برای گشایش فضای سیاسی، سرکوب شدند و به فکر افتادند تا راه دیگری را بیازمایند و بنابراین منادی انقلاب اسلامی ۵۷ گردیدند.

درواقع تالی منطقی چنین وضعی چیزی جز آغاز فرایند فروپاشی هژمونی سلطنت نبود. سلطنت پهلوی از این واقعیت غافل بود که جامعه ایران به‌عنوان جامعه‌ای متکثر، نیازمند اجتناب از مطلق‌انگاری و اتکای به طرد و پذیرش کثرت‌گرایی و فرایندهای دموکراتیک است؛ اما بحران اقتصادی ایجادشده به دلیل کاهش شدید درآمدهای نفتی و سیاست‌های اقتصادی نادرست حکومت و بحران ناشی از اعمال فشارهای خارجی بر شاه باهدف تعدیل کنترل‌های پلیسی و رعایت حقوق بشر، به‌ویژه حقوق مخالفان سیاسی، سلطنت را دچار چالش حکمرانی کرد که نهایتاً به فروپاشی آن در بهمن ۱۳۵۷ ش انجامیده و پایان سنت طولانی‌مدت سلطنت و شاهنشاهی را در ایران رقم زد. در حقیقت، سلطنت پهلوی تا جایی که توانست، ملی‌گرایان، مارکسیست‌های حزبی و چریک و اسلام‌گرایان را از قدرت دور نگاه داشت و حتی به تضعیف و سرکوب آنان مبادرت ورزید؛ اما این روند به‌صورت دائمی قابل تداوم نبود.

گفتمان سلطنت، گفتمان مسلط سال‌های ۵۷ - ۱۳۳۲ ایران

گفتمان سلطنت، حول محور شخص شاه و دربار می‌چرخید. سلطنت در ایران، سنتی درازمدت، با قدمتی ۲۵۰۰ ساله بود و از پی نسل‌های متمادی و با جنگ‌ها و حوادث خونین و عمدتاً بر محور سنت تغلب، به دست پهلوی افتاد. در این پژوهش، تمرکز بر گفتمان سلطنت، مختص دوره ۵۷ - ۱۳۳۲ است. در ادامه به دال مرکزی و دال‌های شناور گفتمان سلطنت اشاره می‌شود.

۱. شاه محوری و سلطنت مداری

دال مرکزی و عمود خیمه گفتمان سلطنت، «شاه‌محوری و سلطنت‌مداری» است. در چهارچوب گفتمان مزبور، بر اهمیت نقش شاهنشاه، اصل سلطنت و پیوند میان شاه و مردم تأکید گردیده و آیین‌های پدرانۀ اقتدار و تأیید وحدت مستقیم و پرمزوراز شاه و مردم موردتوجه قرار داشت (Foran, 1992:316). این گفتمان، شاه را نماد هویت و محور انسجام جامعه ایرانی دانسته و درصدد احیای اندیشه کهن شاهی آرمانی بود؛ لذا با طرح نمادهایی چون شعار «خدا، شاه، میهن» بر شاه‌دوستی و شاه‌پرستی تأکید می‌کرد (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۱۳). همچنین نمادهایی نظیر تاج‌وتخت و سلطنت تبلیغ گردیده و سلطنت، موهبتی الهی معرفی

می‌شد. «شاه شاهان» نماد حاکمیت بلامنازع پادشاه بود و شاه، خود را تنها ناخدای سرنوشت جامعه و ملت و نجات‌دهندهٔ این مرزوبوم می‌دانست (ازغندی، ۱۳۸۸: ۱۱۶ و ۱۷۳).

شخص شاه بارها وحدت شاه و مردم را در ایران یادآوری نموده و مدعی بود ملت ایران به پادشاه خود عشق ورزیده و می‌دانند که نظام سلطنتی از نظم طبیعت نشئت یافته است. وی استبداد پدرش را یک ضرورت تاریخی دانسته و اقتدار خود را هم به اقتضای وضعیت حاضر ایران توجیه می‌کرد (میلانی، ۱۳۹۲: ۵-۲۵۴)؛ بنابراین تلاش سلطنت پهلوی، معطوف به کسب مشروعیت سیاسی و استحکام پایه‌های اقتدار آن با تبلیغ پیوند شاه و ملت بود. شاه با «طرح حیثیت خاص مقام سلطنت در ایران»، رژیم سلطنتی را جزء لایتجزای موجودیت ایران می‌دانست که حاوی نفوذ معنوی شاه بر مردم خویش است. وی رسالت سلطنتی خود را به مشیت الهی پیوند زده و بدین ترتیب میان سلطنت از سویی و مشروعیت الهی و مردمی از سوی دیگر رابطه برقرار می‌کرد. شاه پیوند قلبی ناگسستنی میان خود و ملت را تا جایی می‌دانست که وی حتی از بذل جان نیز دریغ نخواهد کرد (پهلوی، ۱۳۴۷: ۵۰ - ۴۹).

محمدرضا شاه در کتاب «به سوی تمدن بزرگ»، نظام شاهنشاهی را یکی از سه رکن بنیادی جامعه نوین ایران در کنار قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت، معرفی کرده و این نظام را ضامن استواری وحدت ملی، قاطعیت قدرت فرماندهی، نیرومندی نظامی، استقلال سیاسی و نقش بارز جهانی کشور قلمداد می‌نماید (پهلوی، ۱۳۸۹: ۷۶)؛ بنابراین گفتمان سلطنت با برجسته‌سازی مفهوم سلطنت و شاهنشاهی و تبلیغ رابطه و پیوند آن با ملت، کوشید میان خود و گفتمان‌های رقیب تمایزی بنیادین به وجود بیاورد. باین‌وجود، تحولات انقلابی نشان داد که پیوند ادعایی شاه و مردم، توهمی بیش نیست و توده‌های خسته برای بازیابی هویت از دست‌رفته خود، به چیزی کمتر از سقوط بساط تاج و تخت سلطنت راضی نشدند.

۲. اقتدارگرایی

حوادث پس از مرداد ۱۳۳۲ ش به‌وضوح حاکی از فاصله‌گیری شاه و حکومت پهلوی از فضای دموکراتیک حاکم بر دهه بیست شمسی بود. در این راستا حکومت به انواع وسایل برای سرکوب و حذف مخالفان، اعم از نیروهای ملی‌گرا، چپ مارکسیستی و اسلام‌گرا دست یازید. شیوهٔ حکومتی شاه بر اساس اصل قدرتمندان و پدرسالارانه مبتنی بر سلسله‌مراتب فرماندهی و فرمانبری استوار شد و حکومت به ارتش و دستگاه سرکوب، وابستگی عمیقی

پیدا کرد (ازغندی، ۱۳۸۸: ۱۱۶). شاه که با اتکای به ارتش و نیز پول و کمک‌های فنی ایالات متحده، به مخالفان خود تاخت دموکراسی پارلمانی را برای تحقق امنیت ملی ایران و توسعه سریع کشور مضر می‌پنداشت. وی درجایی گفته بود: هر وقت ایرانیان یاد بگیرند تا مثل مردم سوئد باشند، من هم همچون پادشاه سوئد خواهم شد (gheissari & nasr, 2006: 55-6). یکی از مهم‌ترین ابزارهای سرکوب شاه، سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) بود که در سال ۱۳۳۶ ش با همکاری سیا، اف‌بی‌آی و موساد تأسیس شد که با اعمال سانسور، مخالفان حکومتی را سرکوب می‌کرد (Foran, 1992: 314).

درواقع پس از جریانان مرداد ۱۳۳۲ ش تمام نقش‌های سیاسی و اجتماعی، تحت نظارت شخص وی قرار گرفت و نظام پادشاهی ایران به شرکت خصوصی متعلق به شاه تبدیل شد. وی درجایی عنوان کرد: «باور کنید وقتی سه‌چهارم ملتی خواندن و نوشتن نمی‌داند تنها راه انجام اصلاحات شدیدترین دیکتاتوری‌هاست». همچنین دربارهٔ تصمیم‌گیری‌های فردی‌اش گفت: «برای انجام کارها در ایران نیاز به مشورت با دیگران نیست. هیچ‌کس حق ندارد در تصمیمات ما دخالت نماید و در مقابل ما قد علم کند. در این کشور، این منم که حرف آخر را می‌زنم... اگر وزیریم دستوراتشان را بی‌درنگ و بدون تأخیر انجام می‌دهند، فقط بدین علت است که متقاعد شده‌اند هرچه من می‌گویم درست است» (ازغندی، ۱۳۸۸: ۶-۱۱۳).

محمدرضا شاه در جریان طرح انقلاب سفید، مخالفان حکومتی شامل ملی‌گرایان و روحانیت را هدف آتشبار تند خود قرار داد و روحانیون مخالف لویح شش‌گانه را تهدید کرد که چنانچه به مخالفت خود ادامه دهند، چاره‌ای جز ریشه‌کن کردن آن‌ها ندارد (میلانی، ۱۳۹۲: ۳۶۷). وی با تعابیری همچون «نفهم»، «قشری»، «شراب‌خوار خائن‌تر از حزب توده»، «وابسته به مراکز استعماری»، «مرتجع» و... به روحانیت مخالف حمله کرده و به رهبران دینی هشدار داد روحانیون مخالف رژیم، روانه سربازخانه‌ها خواهند شد (ازغندی، ۱۳۸۹: ۱۰۹ - ۱۰۸). شاه در سفر خود به قم در بهمن ۱۳۴۱ ش روحانیت مخالف را «ارتجاع سیاه» خواند و در کنار چپ‌ها که آنان را «عناصر ویرانگر سرخ» نامید که به اجنبی تعلق داشته و مانع پیشرفت کشور می‌شوند (زونیس، ۱۳۸۷: ۱۳۷ - ۱۳۶). تأسیس حزب رستاخیز برای ایجاد یک دولت فراگیر تک‌حزبی از صحنه‌های مهم اقتدارگرایی گفتمان سلطنت به شمار می‌آید. شاه صراحتاً اعلام داشت هرکس وارد این حزب نشود یا جایش در زندان است و یا می‌تواند کشور را ترک نماید، بدون اینکه عوارض خروج بدهد، چراکه وی اصلاً ایرانی نیست (نجاتی، ۱۳۷۱:

(۴۹۶)؛ بنابراین گفتمان سلطنت به اعمال سرکوب مخالفان و دگراندیشان پرداخته و با فشار، در برابر اعتراضات و مخالفت‌ها موانعی اساسی ایجاد می‌کرد. وی همه مخالفان را به شدیدترین وجه مورد مجازات قرار داد تا مخالفی بر سر راه «تمدن بزرگ» موردنظرش ظاهر نگردد. کشتار خونین ۱۷ شهریور ۵۷ که حتی مخالفت میانه‌روها را به همراه داشت، تنها یک نمونه روشن از اقتدارگرایی عریان گفتمان سلطنت به شمار می‌آید.

۳. ناسیونالیسم باستان‌گرا

گفتمان سلطنت تأکید ویژه‌ای بر شکوه و افتخارات ایران قبل از اسلام داشت و بازگشت به فرهنگ اصیل ایرانی را ترویج می‌کرد. دیدگاه گذشته پرافتخار ایرانی، عظمت ایران باستان و تاریخ و تمدن آن و به‌طورکلی «ناسیونالیسم باستان‌گرا»، پس از حوادث خرداد ۱۳۴۲ ش و در تقابل با اندیشه‌های مذهبی مطرح شد، هرچند تا قبل از آن، رژیم از رودرویی مستقیم با نیروهای مذهبی و در رأس آن، مرجعیت عالی قم [آیت‌الله بروجردی]، اجتناب می‌کرد.

سلطنت پهلوی کوشید تا از طریق دمیدن در تنور ناسیونالیسم، به‌نظام فکری خود انسجام بخشیده و آن را مستحکم سازد. بر این اساس، حس مباهات نسبت به تاریخ چند هزارساله ایران که مبتنی بر عدالت و آزادگی است و فرهنگی درخشان را حمل می‌کند، از جانب حکومت مورد تبلیغ واقع شد. شاه، ملیت ایرانی و ایران را دارای این ظرفیت می‌دانست که در ردیف پیشرفته‌ترین ممالک دنیا قرار گرفته و هم‌تراز کشورهای قدرتمند به توسعه دست یابد (پهلوی، ۱۳۴۷: ۵ - ۲۴). در این راستا مهم‌ترین نماد اهتمام گفتمان سلطنت به «ناسیونالیسم باستان‌گرا»، برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در سال ۱۳۵۰ ش در تخت جمشید بود. این جشن‌ها تلاشی برای تکیه بیشتر بر جنبه‌های تاریخ ایران پیش از اسلام بود (میلانی، ۱۳۹۲: ۶-۴۰۵). انتخاب عنوان سال «کوروش بزرگ» برای سال ۱۳۵۰ ش توسط شاه و مخاطب قرار دادن کوروش در سخنرانی معروف وی در مراسم جشن‌های مذکور، در همین چهارچوب قابل تحلیل است. همچنین تغییر تاریخ هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی از دیگر نمودهای این سیاست باستان‌گرایانه به شمار می‌آید.

شاه به‌عنوان نماد گفتمان سلطنت، میراث معنوی تاریخ کهن ایران را بر صدر نشانده به این امید که ایده ناسیونالیستی ملی‌گراها را بی‌اثر ساخته و تنها خود را یک ملی‌گرای حقیقی جلوه دهد. علاوه بر این، تأکید حکومت پهلوی و گفتمان سلطنت بر ناسیونالیسم باستان‌گرا

عمدتاً در مقام تقابل با ایدئولوژی اسلامی قرار می‌گیرد. در حقیقت، نشانه ناسیونالیسم باستان‌گرایی گفتمان سلطنت، برای طرد و به حاشیه راندن دو گفتمان ملی‌گرا و اسلام‌گرا به کار رفت. این نشانه مشخصاً باهدف گرفتن اعتقاد و ایمان قلبی بخش عظیمی از جامعه ایرانی، به دلیل تأکید بر سویه‌های مذهب ستیز، از قضا به پاشنه آشیل گفتمان سلطنت بدل شد و در ایجاد انزجار عمومی از آن نقش مهمی را ایفا کرد.

۴. ناسیونالیسم مثبت، سیاست مستقل ملی

یکی دیگر از نشانه‌های مهم گفتمان سلطنت که راهنمای عمل سیاست خارجی حکومت به شمار می‌رفت مفهوم «ناسیونالیسم مثبت» بود که با گذشت زمان به مفهوم «سیاست مستقل ملی» بدل گردید. مفهوم ناسیونالیسم مثبت شاه در تقابل با مفهوم «ناسیونالیسم منفی» مصدق مطرح شد (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۲۴۲).

شاه ناسیونالیسم مثبت را نه به معنای گوشه‌گیری، بلکه نشانه بی‌توجهی به امیال و سیاست‌های کشورهای دیگر و نه‌راسیدن از تهدیدهای آن‌ها می‌دانست. وی سیاست موازنه منفی مصدق را سیاست ناسیونالیستی غیرحقیقی برمی‌شمرد که موجب بدبختی جامعه ایران بوده و تفرقه و بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی را به همراه دارد. از نظر شاه، این سیاست، نفوذ بیگانگان را در کشور به همراه داشته و از احساسات مردم علیه قدرت امپریالیستی استفاده می‌نماید؛ اما در مقابل، ناسیونالیسم حقیقی یا همان ناسیونالیسم مثبت، با حفظ منافع ملی، ترقی و پیشرفت کشور را تضمین می‌کند. سیاست ناسیونالیسم مثبت بر اساس اتحاد با کشورهای غربی و در رأس آن‌ها آمریکا، از طریق همکاری‌های اقتصادی و نظامی قرار داشت (ازغندی، ۱۳۹۰: ۷-۴۲). این سیاست، با ادعای پیگیری و تأمین منافع ملی، مبتنی بر همکاری با همه کشورهای برای حداکثر سازی منافع ملی ایران بود؛ اما مفهوم «سیاست مستقل ملی» در دهه چهل، جایگزین مفهوم «ناسیونالیسم مثبت» دهه سی شد. از دیدگاه شاه، یعنی طراح اصلی سیاست‌های حکومت پهلوی، سیاست مستقل ملی، حاصل انقلاب سفید است. بر اساس این سیاست، ایران می‌تواند بر مبنای منافع خود به روابط با کلیه ملل دیگر پرداخته و نهایتاً پیشرفت مادی کشور و دستیابی به توسعه اقتصادی و صنعتی محقق گردد (پهلوی، ۱۳۴۵: ۶-۱۷۴). شاه در سیاست مستقل ملی، عنصر صلح و تفاهم بین‌المللی را نیز گنجانده تا بر اعتبار آن بیفزاید.

محمدرضا شاه در کتاب «به سوی تمدن بزرگ» همکاری‌های ایران با اکثر کشورهای جهان را منحصر به یک بلوک جهانی ندانست، چراکه هدف، تأمین حداکثری منافع ملی است و این هدف با همکاری با یک بلوک خاص تحقق نمی‌یابد؛ لذا همکاری با مجموعه کشورهای جهان سرمایه‌داری، سوسیالیستی و جهان سوم، در چهارچوب سیاست مستقل ملی لازم است. از دیدگاه وی سیاست مستقل ملی به‌طور کامل و قاطع توسط مراجع تصمیم‌گیری مملکت تعیین گردیده و ناظر به مصالح و منافع ملی ایران است؛ بنابراین یکی از الزامات این سیاست، تأمین کامل حاکمیت و تمامیت ملی است (پهلوی، ۱۳۸۹: ۲۱۴ - ۲۰۹)؛ بدین ترتیب هرچند گفتمان سلطنت مدعی بود برخورد با محیط خارجی را بر مبنای سیاست مستقل ملی قرار داده تا از این رهگذر به تأمین حداکثری منافع ملی دست یابد؛ اما عملاً گرایش به بلوک غرب داشت. از این رو دعوت گفتمان سلطنت مبنی بر پیگیری منافع ملی از رهگذر سیاست‌های ناسیونالیسم مثبت و مستقل ملی، مورد اقبال عاملان اجتماعی قرار نگرفت و برعکس، همگان شاه، سلطنت و دربار را دست‌نشانده و مأمور اجرای سیاست‌های قدرت‌های استعمارگر خارجی در ایران می‌پنداشتند.

۵. تمدن بزرگ

گفتمان سلطنت مدعی بود که تضمین گر توسعه و ترقی ایران و جای گرفتن کشور در مدار قدرت‌های مطرح توسعه‌یافته جهانی و دستیابی به تمدن بزرگ است. بر این اساس، نظم و توسعه، اهدافی ملی بوده و نهادهای حکومتی تجلی خواست ملی و مسئول درک آرزوهای آن معرفی می‌شدند (gheissari & nasr, 2006: 55). این گفتمان با تأکید بر ضرورت دستیابی سریع‌تر ایران به امر توسعه، مخالفان خود را به حاشیه رانده و با این توجیه به سرکوب آنان مبادرت ورزد.

محمدرضا شاه در پیامی پس از تصویب لوایح شش‌گانه در بهمن ۱۳۴۱ اعلام کرد که با اجرای این لایحه، ایران به حدی از رشد و توسعه دست خواهد یافت که با پیشرفته‌ترین ممالک جهان برابری خواهد کرد. گفتمان سلطنت کوشید این انگاره را ترویج کند که ایران فردا در صورت اجرای برنامه انقلاب سفید، به جامعه‌ای پیشرفته، ثروتمند، برخوردار از عدالت اجتماعی و... بدل خواهد شد (پهلوی، ۱۳۴۷: ۲-۱۶۱). اصلاحات ارضی، بهبود موقعیت کارگر در برابر کارفرما، ارتقای حقوق زنان، مبارزه با بی‌سوادی، بهبود وضعیت

سلامت عمومی و توسعه روستایی کلیدواژه‌هایی بودند که گفتمان سلطنت، از طریق اصرار بر آن در تلاش بود تا ذهن و ضمیر عاملان اجتماعی را به تسخیر خویش درآورده و پایگاه اجتماعی خود را توسعه دهد. شاه نتیجه انقلاب سفید را توسعه و ترقی کشور در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی، صنعتی، کشاورزی، بازرگانی و نهایتاً احساس غرور و افتخار ملی دانست (پهلوی، ۱۳۸۹: ۵-۷۳). در واقع تمدن بزرگ، به گونه‌ای پیش چشم مخاطبان ترسیم می‌شد که در آن ایران از مواهب توسعه توأمان مادی و معنوی بهره‌مند بوده و البته این توسعه محصول حکمرانی نمایندگان گفتمان سلطنت است. با این وجود مشاهده ملموس حجم بزرگی از عقب‌ماندگی و ناکامی‌های اقتصادی، اجتماعی و توجه مطلق حکومت به توزیع رانت در میان حامیان خود و برقراری احساس عمومی تبعیض در جامعه، همگی نشان می‌داد که تمدن بزرگ، صرفاً باهدف تبلیغاتی و به‌منظور به حاشیه راندن رقبا از میدان طرح می‌شود.

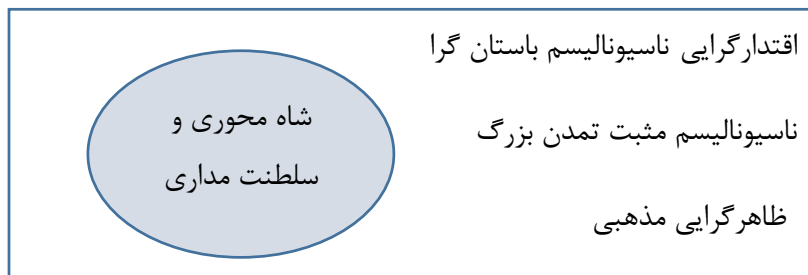
۶. ظاهرگرایی مذهبی

گفتمان سلطنت در مقاطع گوناگون به شعائر مذهبی تمسک جسته و خود را پایبند و ملتزم به آن معرفی می‌کرد. این امر به‌ویژه در مورد شخص شاه مشهود است؛ به گونه‌ای که وی حتی خود را «نظرکرده» و صاحب «رسالت»ی از جانب خداوند برای هدایت ملت ایران معرفی می‌کرد. در این راستا در کتاب «مأموریت برای وطن» به چندین مورد از عنایات خداوند در ارتباط با خود اشاره کرده و نوشت: «از شش سالگی اعتقاد پیدا کردم که خدای بزرگ مرا پیوسته در کنف حمایت خود قرار داده و خواهد داد». وی جان سالم به در بردن از ترور نافرجام بهمن ۱۳۲۷ و نیز «معجزه بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲» را از موارد مهمی دانست که حاکی از توجه خاص خداوند به وی بوده است. شاه به خاطره‌ای از دوران کودکی خود نیز اشاره کرد که «روزی با مربی خود در حوالی کاخ سلطنتی قدم می‌زدم. ناگهان مردی را با چهره ملکوتی دیدم که بر گرد عارضش هاله‌ای از نور مانند صورتی که نقاشان عرب از عیسی بن مریم می‌سازند نمایان بود. در آن حین به من الهام شد که با خاتم ائمه اطهار حضرت امام قائم (عج) روبه‌رو هستم» (از غندی، ۱۳۸۹: ۲۵۸).

محمدرضا شاه ریشه و اساس مشروعیت سلطنت خویش را ارتباطی معنوی و روحانی با خالق بی‌کران قلمداد کرده و از این رهگذر می‌کوشید تا سویه‌ای مذهبی به ریشه ستی پادشاهی ایران ببخشد. وی سلطنت خود را مستظهر به حمایت خداوند و وابسته به خواست و اراده او

معرفی می‌کرد. شاه در مصاحبه با فالاچی، روزنامه‌نگار ایتالیایی، گفت: «نیروی مرا همراهی می‌کند که دیگران قادر به مشاهده آن نیستند؛ نیروی عرفانی من. من پیام‌هایی دریافت می‌کنم، پیام‌های مذهبی... اگر خدا وجود نداشت، باید اختراعش می‌کردیم» (Abrahamian, 2008: 153).

می‌توان گفت این ظاهرگرایی مذهبی، حربه‌ای برای دور خارج کردن مخالفان، خصوصاً مخالفان مذهبی حکومت بود؛ تا جایی که شاه اصول انقلاب سفید را مبتنی بر «احکام قرآن کریم» خوانده و کلیه اقدامات توسعه‌محور خود را در راستای ترویج و تقویت «اصول واقعی دین اسلام» می‌دانست. وی احکام اسلام را راهنمای عقیده و فکر و عمل خود معرفی می‌کرد؛ چراکه «بهترین جویبگوی روحی و حتی مادی دنیای امروزه همانا تعالیم عالیه اسلامی است» (پهلوی، ۱۳۴۷: ۷۹-۸۱). با این گزاره‌ها تلاش می‌شد تا مخالفان طرح‌های حکومت پهلوی به‌ویژه گفتمان‌های رقیب، خلع سلاح گردیده و مخالفت با این‌گونه ابتکارها با هزینه سنگینی همراه باشد.



شکل (۱) نمایش دال مرکزی و دال‌های شناور گفتمان سلطنت (۵۷ - ۱۳۳۲)، منبع: نویسندگان

گفتمان‌های رقیب سلطنت

گفتمان‌های فعالی که گفتمان سلطنت را به چالش کشیده و درصدد دستیابی به موقعیت گفتمان هژمون بودند، شامل سه گفتمان بزرگ ملی‌گرایی، چپ مارکسیستی و اسلام‌گرایی می‌شود.

الف - گفتمان ملی گرایی

گفتمان ملی گرایی در تداوم نهضت ملی و در تعقیب اندیشه‌ها و سیاست‌های مصدق قرار داشت و دال مرکزی آن، ناسیونالیسم و ملی گرایی بود. این گفتمان، مشروطه‌خواه نیز بود و بر اعتبار و حجیت قانون اساسی مشروطه اصرار داشت. از این رو گفتمان ملی گرایی، سلطنت را به دلیل بی‌توجهی نسبت به اصول مشروطه مواخذه نموده و خواستار احیاء «حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی ملت ایران» و «استقرار حکومت قانونی ناشی از انتخابات عمومی و آزاد» بود (طیرانی، ۱۳۸۸: ۴۹۵). این گفتمان البته ماهیتی شخص‌گرایانه داشت و پیرامون شخصیت محمد مصدق شکل گرفته و تداوم یافت. در واقع پافشاری بر مصدقی بودن و پیروی از مرام مصدق، با توجه به سازش‌ناپذیری مصدق با حکومت پهلوی، به چالش کشیدن گفتمان سلطنت به شمار می‌آمد.

در ادوار مختلف، جبهه ملی در دوره ۵۷-۱۳۳۲ (نهضت مقاومت ملی، جبهه ملی دوم، سوم و چهارم)، به‌عنوان نمایندگان گفتمان ملی گرایی، قائل به مشروطیت و قانون اساسی منبعث از آن و اجرای اصلاحات دموکراتیک بودند. با این وجود، این گفتمان، حکومت را ماحصل یک کودتای آمریکایی - انگلیسی و مستظهر به حمایت قدرت‌های بیگانه می‌دانست. برگزاری تظاهرات در روزهای ۱۶ مهر و ۲۱ آبان ۱۳۳۲ علیه رژیم کودتا، سازماندهی تظاهرات ۱۶ آذر ۳۲ دانشجویان در اعتراض به سفر نیکسون به ایران نشان می‌داد که گفتمان ملی گرایی در صدد گرم نگه‌داشتن تنور اعتراضات و عدم به رسمیت شناختن استبداد سلطنتی است.

اگرچه گفتمان ملی گرایی ضمن باور به مشروطه‌خواهی به حفظ نهاد سلطنت اعتقاد داشت اما پادشاهی پهلوی را عامل زنجیرهای استبداد و تعدی می‌دانست و دفع شر حکومت‌های غیرقانونی و استبداد سیاسی و اجتماعی را به‌مثابه پیکاری مقدس، وظیفه خود به شمار می‌آورد. در این راستا کنگره جبهه ملی دوم پیشنهاد انحلال ساواک، یعنی «دستگاه تفتیش عقاید و مأمور اجرای نظر و مقاصد بیگانگان» را ارائه داد (طیرانی، ۱۳۸۸: ۵-۵۳۴).

در آستانه شروع تحولات انقلابی، سه تن از رهبران جبهه ملی، سنجایی - فروهر - بختیار، در نامه‌ای به شاه با برشمردن نمونه‌های بن‌بست در اداره کشور اشاره کردند «... حاصل تمام این اوضاع توأم با وعده‌ها و ادعاهای پایان‌ناپذیر و گزافه‌گویی‌ها و تبلیغات و تحمیل جشن‌ها

و تظاهرات، نارضایتی و نومییدی عمومی و ترک وطن و خروج سرمایه‌ها و عصیان نسل جوان شده است که عاشقانه داوطلب زندان و شکنجه و مرگ می‌گردند و دست به کارهایی می‌زنند که دستگاه حاکمه آن را خرابکاری و خیانت و خود آن‌ها، فداکاری و شرافت می‌نامند...» (سنجایی، ۱۳۶۸: ۴۴۱).

انتقادات جبهه ملی چهارم نسبت به سلطنت پهلوی با آغاز شمارش معکوس برای سقوط آن شدت یافت و حتی شاپور بختیار، از رهبران سابق جبهه، به دلیل پذیرش نخست‌وزیری مورد سرزنش قرار گرفته و با میرزا آقاخان نوری مقایسه شد. این موارد بیانگر ستیز گفتمان ملی‌گرایی با سلطنت به شمار می‌آید.

ب- گفتمان چپ مارکسیستی

گفتمان چپ مارکسیستی شامل دو خرده‌گفتمان می‌شود: مارکسیسم-لنینیسم با محوریت حزب توده و مارکسیسم چریکی که سازمان چریک‌های فدایی خلق آن را نمایندگی می‌کرد.

۱- خرده‌گفتمان مارکسیسم-لنینیسم

حزب توده، به‌عنوان نماد خرده‌گفتمان مارکسیسم-لنینیسم در ایران با ارائه تحلیلی مارکسیستی-لنینیستی از شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران و با تأکید بر نقش و رسالت حیاتی طبقات تحت ستم به‌ویژه طبقه کارگر، وضعیت آرمانی را برای جنبش انقلابی ایران ترسیم نموده و آرمان‌های برابری‌خواهانه را گوشزد می‌کرد. این حزب بر اساس تحلیل مارکسیستی خود، طبقه پرولتاریا را «راسخ‌ترین، پیگیرترین و آگاه‌ترین نیروی انقلابی کشور» دانسته که رهبری جنبش انقلابی را بر عهده دارد (حزب توده ایران، ۱۳۶۰: ۳۹۹-۳۹۶). از نظرگاه حزب توده، سلطنت پهلوی، نیروی ارتجاعی محافظه‌کار جامعه است که باید انتقال قدرت از آن به سمت نیروهای مترقی و انقلابی جامعه صورت گیرد (حزب توده ایران، ۱۳۶۰: ۴۵۰-۴۴۹). از دیدگاه چپ‌های توده‌ای، وقوع چنین تحول انقلابی بر اساس منویات مارکسیستی، به واپس‌ماندگی دیرینه ایران پایان داده، ارتجاع را برانداخته و نیروهای دموکراتیک ملی را فائق می‌آورد.

حزب توده، اتحاد جماهیر شوروی را مظهر عینیت یافتگی ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم در جهان معاصر دانست و حمایت از مواضع و اقدامات دولت مسکو و حزب

کمونیست شوروی را وظیفه خود به شمار می‌آورد. با این گرایش، حزب توده، سیاست خارجی شاه را به دلیل همکاری با بلوک غرب و تیره ساختن روابط با شوروی و بلوک شرق، تقبیح نمود (حزب توده ایران، ۱۳۶۰: ۳۹۷ - ۳۹۵). علاوه بر این حزب توده معتقد به جهان‌وطنی طبقه کارگر یا انترناسیونالیسم پرولتری بود و از این حیث ایده ناسیونالیسم باستان‌گرای گفتمان سلطنت را به چالش می‌کشید. این حزب تأکید می‌کرد عمیقاً به شعار «کارگران همه کشورها و جنبش‌های رهایی‌بخش سراسر جهان! متحد شوید» باور دارد و آن را ترویج می‌کند (جوانشیر، ۱۳۶۰: ۲-۶۱).

مارکسیسم-لنینیسم ایرانی، رژیم سلطنتی را حکومتی مستبد و خودکامه می‌خواند که تنها در پی منافع بلوک غرب و قدرت‌های امپریالیستی است. از دیدگاه حزب توده، رژیم کودتا، «دیکتاتوری مرتجع‌ترین عناصر طبقات حاکمه ایران» است؛ رژیمی غاصب، استبدادی، دست‌نشانده مستقیم امپریالیست‌ها و متکی به ترور که مترصد حفظ و تحکیم منافع ملاکان است؛ بنابراین گفتمان مارکسیستی تنها راه نجات مردم ایران و محو سیاست ضد ملی و ارتجاعی رژیم کودتا و آثار شوم آن را، سرنگون ساختن این رژیم و برچیدن بساط سلطنت محمدرضا شاه عنوان می‌کرد (حزب توده ایران، ۱۳۶۰: ۳۹۸ - ۳۹۶).

۲. خرده‌گفتمان مارکسیسم چریکی

خرده‌گفتمان مارکسیسم چریکی با محوریت سازمان چریک‌های فدایی خلق، دیگر چالشگر گفتمان سلطنت در این دوره است. مبارزه این سازمان که با حمله به پاسگاه سیاهکل در بهمن ۱۳۴۹ ش آغاز شد، مرام مسلحانه آن را آشکار کرد. گفتمان مزبور، حرکت انقلابی را ضرورتی اساسی دانسته که از رهگذر مبارزه مسلحانه میسر می‌شود. این مبارزه راه را برای آگاهی مردم از «نیروی تاریخی» خود و تبدیل «سازمان پیشاهنگ» به «ارتش توده‌ای» هموار می‌کند (بهروز، ۱۳۸۰: ۱۰۸ - ۱۰۷). سازمان چریک‌ها پس از حمله ناموفق به پاسگاه سیاهکل، با اشاره به اعمال حکومت ظالم و اربابان خارجی‌اش، تأکید کرد «حق گرفتنی است. دیگر ساکت نباید بود. تنها راه برانداختن ظلم، شرکت کارگران، دهقانان و روشنفکران در مبارزه‌ای مسلحانه و سخت و طولانی است» (نادری، ۱۳۸۷: ۱۹۸). مبارزه چریک‌ها ادامه یافت و آن‌ها طی عملیاتی در اسفند سال ۵۳، سروان یدالله نوروزی، فرمانده گارد دانشگاه

صنعتی را ترور کرده و اعلام نمودند در مقابل رژیم دیکتاتوری پلیسی - نظامی شاه خائن ساکت نخواهند نشست (نادری، ۱۳۸۷: ۵۹۸).

بیژن جزینی، بنیان‌گذار این سازمان معتقد بود: دیکتاتوری فردی شاه، خشن‌ترین و ارتجاعی‌ترین شکل دیکتاتوری است (جزینی، ۱۳۵۸: ۲۳). سازمان، عملیات‌های مسلحانه دیگری را نظیر بمب‌گذاری در کلانتری چهار و ساختمان حزب رستاخیز قم در ۱۹ بهمن ۵۶، سازماندهی کرد تا آرمان خود را با براندازی سلطنت پهلوی، جامه عمل بپوشاند.

ج. گفتمان اسلام‌گرا

با توجه به وسعت و گستردگی استنباط‌ها و اندیشه‌های منبعث از دین، گفتمان اسلام‌گرایی در این دوره شامل چند خرده‌گفتمان می‌شود.

خرده‌گفتمان اسلام فقهاتی

امام خمینی، نماینده خرده‌گفتمان اسلام فقهاتی، قائل به تئوری «حکومت اسلامی» بود و اسلام را حاوی ایدئولوژی جامع و برنامه برای اداره حکومت و سیاست می‌دانست. بر این اساس، نباید اسلام را به رابطه معنوی صرف میان عبد و معبود تنزل داد، بلکه «یک ورقش باب حکومت است و باب سیاست است، یک‌طرف دیگرش باب ساختن این انسان است از حیث معنویات» (امام خمینی، جلد ۴: ۵۰ - ۴۴۷). با این مقدمه، خرده‌گفتمان اسلام فقهاتی، سلطنت را به دلیل بی‌توجهی به موازین و احکام اسلامی به چالش می‌کشید. این اعتراض‌ها از سال ۱۳۴۱ ش و بر سر لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی آغاز گردید و تا سقوط نظام شاهنشاهی ادامه یافت.

حادثه دوم فروردین ۴۲ که در آن مأموران حکومتی به مدرسه فیضیه یورش بردند، طلیعه مواضع سازش‌ناپذیر امام بود. وی از وقوع این حادثه به‌عنوان پیروزی بر «دستگاه جبار» و فراهم شدن مقدمات نابودی آن یادکرد (امام خمینی، جلد ۱: ۱۶۶). اعتراض شدیدالحن ایشان به لایحه کاپیتولاسیون در آبان ۱۳۴۳ و متعاقب آن، تبعید به ترکیه و سپس نجف و تداوم افشاگری علیه سلطنت پهلوی، خرده‌گفتمان اسلام فقهاتی را به فعال‌ترین مخالف سلطنت در این دوره تبدیل نموده بود. امام خمینی همواره با مواضع مستحکم و خلدشه‌ناپذیر خود، هرگونه سازش و مصالحه با حکومت پهلوی را نفی کرده و همه تلاش‌های

اصلاح طلبانه برای حفظ سلطنت در چهارچوب مشروطیت را زیر سؤال برد. از نظر وی، رژیم شاه، عامل سیاست‌های امپریالیست‌ها، ناقض آزادی‌های فردی و قانون اساسی و استقلال قضایی و آزادی فرهنگی، غاصب قوای سه‌گانه، معتقد به استبداد و سیستم تک‌حزبی و ملتزم به عقب نگاه‌داشتن کشور بوده و به‌هیچ‌وجه صلاحیت ادامه حکمرانی ندارد (امام خمینی، جلد ۳: ۹-۳۶۸). امام، رژیم شاه را به غده سرطانی تشبیه کرده بود که باید هرچه زودتر دفع شود، وگرنه مملکت را به فساد می‌کشاند (امام خمینی، جلد ۴: ۴۷۸). وی به کنایه در باب «مأموریت برای وطن» محمدرضا شاه، مأموریت حقیقی او را از جانب آمریکایی‌ها برای عقب ماندگی ایران و نه رشد و پیشرفت آن، تلقی کرد (امام خمینی، جلد ۴: ۴-۶۳). این خرده‌گفتمان، روحانیت را یکی از ستون‌های اصلی قیام و نهضت انقلابی مردم ایران خوانده و حضور آن را در متن تحولات انقلابی بسیار ضروری می‌پنداشت؛ چراکه در میان مردم جایگاه و محبوبیت داشته و قادر به همراه نمودن توده‌هاست (امام خمینی، جلد ۵: ۸۰-۲۷۹).

خرده‌گفتمان اسلام ملی‌گرا

ملی‌گرایان معتقد به کارکردهای سیاسی- اجتماعی اسلام در نهضت آزادی، نماد خرده‌گفتمان اسلام ملی‌گرا به شمار می‌آیند. آنان دین اسلام را یک ایدئولوژی جامع و نه صرفاً منحصر به مجموعه‌ای از اعتقادات آئینی و مناسکی همچون مسیحیت، می‌دانستند. نهضت آزادی اگرچه ملی‌گرا بود؛ اما اعتقادی به ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان‌گرای سلطنت نداشت. اسلام ملی‌گرا ملیت و اسلامیت را دوروی یک سکه می‌دید؛ چنانکه بازرگان، از بنیان‌گذاران نهضت، اسلام‌خواهی ایرانی را مبتنی بر استدلال، منطق و تعقل و به‌دوراز جهل، خرافه و تعصب می‌دانست (بازرگان، ج ۱۱: ۴۳۰).

این خرده‌گفتمان مانند گفتمان ملی‌گرا، مشروطه‌خواه بود. نامه سرگشاده نهضت آزادی به شاه در مردادماه ۱۳۴۱ ش و تأکید بر ضرورت تمکین به قانون اساسی مشروطه (نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱: ۵ - ۱۳۴) مؤید این امر است. در واقع، اگرچه نهضت همواره حامی اصلاحات دموکراتیک در چهارچوب قانون اساسی مشروطه بود اما نمی‌توانست از غافله استبداد ستیزی سایر جریان‌های فعال عقب بماند. از این‌رو مصدقی بودن را یکی از اصول چهارگانه خود معرفی می‌کرد؛ چراکه از نظر آن‌ها مصدق یگانه رئیس دولتی در طول تاریخ ایران است که محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و توانست پیوند بین دولت و ملت

را برقرار سازد و به بزرگ‌ترین موفقیت تاریخ اخیر ایران، یعنی شکست استعمار نائل گردد (نجاتی، ۱۳۷۵: ۳۸۰). نهضت آزادی، تکریم و تجلیل مصدق را فریضه ملی و وجدانی هر ایرانی می‌دانست (نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱: ۵۵) و از این طریق، نماد مقاومت علیه استبداد پهلوی را گرامی می‌داشت. علاوه بر این، نهضت آزادی از مبارزات روحانیون پیشرو به‌ویژه «حضرت آیت‌الله خمینی» حمایت کرده و هوشیاری «رهبران اصیل روحانی» در مقابل دست‌اندازی هیئت حاکمه را مورد تحسین قرار داد (نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱: ۳ - ۲۸۲).

نماد خرده‌گفتمان اسلام ملی‌گرا در اعلامیه‌ای در خردادماه ۴۲ با ابراز نگرانی از نحوه حکمرانی سلطنت پهلوی، اعلام کرد: «ما بایستی هیئت حاکمه را رسواسازیم و... برای درهم کوبیدن این قبیل اراذل‌واوباش آماده شویم... در این مورد درنگ جایز نیست. اگر دیر نشده باشد فرصتی هم برای درنگ باقی نمانده است...» (نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱: ۵ - ۲۸۱).

خرده‌گفتمان اسلام مبارز

با توجه به انسداد فضای سیاسی کشور و امکان‌پذیر نبودن فعالیت‌های قانونی، میل به تحرکات رادیکال، مسلحانه و مبارزه‌جویانه در میان جریان‌های اسلام‌گرا نیز مشهود بود. جمعیت فدائیان اسلام، حزب ملل اسلامی و هیئت‌های موتلفه اسلامی، سه جریان بارز نماینده خرده‌گفتمان اسلام مبارز در این دوره بودند.

جمعیت فدائیان اسلام با سازش و مصالحه نسبتی نداشته و به مشی مسلحانه و اعدام تمایل یافت. اعدام انقلابی کسروی، هژیر و رزم‌آرا در این راستا قابل ذکر است. فدائیان همواره مهم‌ترین وظیفه حکومت را اجرای احکام شریعت اسلامی معرفی می‌کرد و معتقد بود اگر تربیت اجتماعی اسلام در این مملکت اسلامی می‌بود و به‌جای یک حکومت فاسدی که منبع جنایات و بدبختی‌های امروز ایران است، یک حکومت صالح اسلامی می‌بود و معارف اسلام را در سراسر کشور بسط می‌داد، ایران با پایه‌های بلند معارف قرآن و اشعه نور دانش محمد و آل محمد، بهشت جهان می‌شد. (خسروشاهی، ۱۳۷۵: ۲۰۲ - ۲۰۰). علی‌رغم استقبال فدائیان اسلام از سقوط دولت مصدق، به تدریج لحن آنان نسبت به شاه و دربار حالت خصمانه‌ای یافته و به تقابل با حکومت انجامید. آنان سلطنت پهلوی را خائن، غاصب و غیرقانونی نامیده و مبارزه با آن را ترویج نمودند. نماینده خرده‌گفتمان اسلام مبارز با حمله به دال مرکزی گفتمان سلطنت (شاه‌محوری و سلطنت‌مداری) ابراز داشت: پرستیدن مخلوقی

ضعیف به نام شاه که قوای جسمی و فکری و روحی او از بسیاری مردم ضعیف‌تر است، موهوم و از نادانی و احمقی است. همچنین فدائیان هشدار داد اگر شاه و دولت و سایر کارگردانان به اجرای موبه‌موی مقررات اسلامی نپردازند، به یاری خدای توانا نابودشان می‌کنیم و حکومت صالح اسلامی و قانونی تشکیل می‌دهیم (خسروشاهی، ۱۳۸۹: ۳-۲۱). نگرش خصمانه آنان به دربار و سلطنت پهلوی، نهایتاً با سرکوب شدید و اعدام رهبران برجسته آن در سال ۱۳۳۴ ش پاسخ داده شد.

در اوایل دهه چهل، دومین نماینده خرده‌گفتمان اسلام مبارز، پا به عرصه نهاد و آن، حزب ملل اسلامی بود. تأسیس حکومت اسلامی، والاترین هدف این سازمان بود (جعفریان، ۱۳۹۰: ۴۷۲) و سرنگونی نظام سلطنتی و برقرار ساختن حاکمیت اسلام، مورد تأکید رهبران حزب قرار داشت (جاسبی، ۱۳۷۷: ۳۶۲). حزب ملل به‌عنوان تشکل فعال سیاسی و با صبغه‌ای مذهبی، رویکرد نظامی و مشی مسلحانه را برگزید و هم در طرح شعار براندازی و تغییر رژیم شاهنشاهی، هم در زمینه حکومت اسلامی و هم در زمینه جنگ مسلحانه و مبارزه سازمان‌یافته و حرفه‌ای با رژیم شاهنشاهی پیشگام بود (رنجبر کرمانی، ۱۳۸۱: ۶-۵۴). با این وجود، حزب ملل نیز در این مسیر ناکام مانده و سرکوب شد.

سومین نماینده این خرده‌گفتمان، هیئت‌های مؤتلفه اسلامی است. این تشکیلات نیز با تمرکز نیروهای فکری، انسانی و مالی در جستجوی «جامعه نمونه اسلامی» از طریق انجام وظایف الهی و فرامین امام خمینی و سرنگونی رژیم منحنط شاهنشاهی و برقراری حکومت اسلامی بود و لازمه طی این مسیر را تحمل مشقات و زجرها و شکنجه‌ها می‌دانست (مقدم، ۱۳۹۰: ۱۱۸). مؤتلفه، با پشتوانه‌ای مذهبی و به‌عنوان یک نیروی سیاسی اسلامی، در قبال اعمال حکومت پهلوی اتخاذ موضع نموده و نسبت به حکمرانی شاهنشاهی ایران اعتراض می‌کرد. این تشکل، رژیم شاهنشاهی را به دلیل سلب کلیه آزادی‌های فردی و اجتماعی، آزادی قلم، آزادی بیان و حتی آزادی فکر و نیز به علت کشتار دسته‌جمعی و راه انداختن فراندوم قلابی، مورد سرزنش قرار داده و تصمیمات آن را فاقد ارزش و اعتبار قانونی معرفی نمود (امیری، ۱۳۸۶: ۱۱۴)؛ اما مهم‌ترین اقدام عملی مؤتلفه، اعدام انقلابی رهبران رژیم بود که به ترور حسنعلی منصور منجر شد. قتل منصور در سال ۱۳۴۳ ش البته به بهای صدور احکام اعدام و حبس ابد برای عاملان و مباشران ترور و پایان حیات سیاسی تشکل مذهبی هیئت‌های مؤتلفه اسلامی در این دوره تمام شد.

خرده‌گفتمان اسلام سوسیالیستی

خرده‌گفتمان اسلام سوسیالیستی با محوریت جریان‌اتی نظیر نهضت خداپرستان سوسیالیست، جاما و جنبش مسلمانان مبارز (به رهبری حبیب‌الله پیمان)، قرائتی چپ‌گرایانه از اسلام به دست می‌داد. این خرده‌گفتمان، در امتداد سنت فکری علی شریعتی و تلاش وی در راستای ارائه تفسیری سوسیالیستی از اسلام قرار می‌گرفت. لازم به توضیح است که اگرچه شریعتی در مراحل ابتدایی به ساخت اندیشه سوسیالیستی در درون سنت فکری اسلامی مبادرت ورزید، اما با اوج‌گیری تحولات انقلابی، وی به معبری برای اتصال جریان دانشگاهی کشور با نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی تبدیل شد و سهم مهمی در برتری نهایی خرده‌گفتمان اسلام فقهاتی ایفا نمود. اسلام سوسیالیستی با برجسته‌سازی مفاهیمی نظیر «عدالت»، «جهان‌بینی توحیدی»، «انسان ستمدیده»، «نیروهای طاغوتی»، تبیینی از وضعیت جامعه زمان خود عرضه می‌داشت و گفتمان سلطنت را زیر سؤال می‌برد. این خرده‌گفتمان، عدالت‌خواهی و نفی هر نوع تبعیض، استثمار، بهره‌کشی و مخالفت با سیستم سرمایه‌سالار کاپیتالیستی را دنبال نموده و سوسیالیسم را نسخه شفابخش مشکلات جامعه ایران می‌دانست؛ چراکه ضمن حمایت از منافع زحمتکشان و کارگران، با اسلام نیز قابل جمع است. از این رو نمایندگان این خرده‌گفتمان، خود را خداپرستان سوسیالیست می‌دانستند (نکوروح، ۱۳۷۷: ۷-۹۴).

خرده‌گفتمان اسلام سوسیالیستی، گفتمان سلطنت را به سبب اتکای به دستگاه‌های زور و شکنجه موردحمله قرار داده و تنها راه پیش روی ملت برای دستیابی به آزادی را براندازی رژیم حاکم معرفی می‌کند. از این منظر، «دشمن کینه‌توز و حیوان‌صفت مردم» با مسالمت و نادیده انگاشتن تسلیم نمی‌شود، بلکه «باید با پیروی از روش چهره‌های بزرگ انقلاب بشریت و با پیروی از سنت نهضت‌های انقلابات آزادی‌بخش جهانی و بالاتر از همه با پیروی از فرمان حسین (ع)، قهرمان نهضت کربلا و سرور شهیدان راه حق با تیشه انقلاب، بنیاد رژیم ستمگر یزیدیان را فروریخت...» (نکوروح، ۱۳۷۷: ۶-۱۱۴). بدین ترتیب، خرده‌گفتمان اسلام سوسیالیستی با درک سویه اقتدارگرایی گفتمان سلطنت، هژمونی آن را به چالش طلبیده و راه‌هایی و دستیابی به بهشت موعود سوسیالیسم را، در برانداختن آن معرفی می‌کند.

سازمان مجاهدین خلق، سازمانی مرکب از نیروهای مسلمان بود که درعین حال تحت تأثیر افکار چپ‌گرایانه قرار داشت. نشانه‌هایی وجود دارد که حاکی از تلاش رهبران سازمان برای برقراری همسازی میان اسلام و مارکسیسم است. از این رو ادبیات خرده‌گفتمان اسلام‌چپ مسلحانه، مشحون از مفاهیم مارکسیستی در تناسب با ایده‌های مذهبی است. لازم به ذکر است نمایندگی این خرده‌گفتمان را سازمان مجاهدین خلق تا مقطع اعلام مواضع ایدئولوژیک در سال ۱۳۵۴ ش و پیش از تصفیه نیروهای مذهبی سازمان بر عهده دارد. مجاهدین خلق همچون کثیری از جریان‌های دیگر، متأثر از فضای سرکوب سیاسی شدید دهه چهل و پنجاه، به سمت رادیکالیسم و مرام مسلحانه سوق پیدا کرد. در استراتژی این سازمان در سال ۱۳۴۷ ش، رژیم ایران رژیم پلیسی قلمداد شده که همه نیروهای نظامی و انتظامی آن، تحت سلطه پلیس سیاسی عمل می‌کنند که از جانب سازمان‌های جاسوسی و اطلاعاتی انگلیس و آمریکا هدایت می‌شوند. این استراتژی توصیه می‌کند باید جو پلیسی را شکست و ثبات سیاسی رژیم را از بین برد و این کار هم تنها به مدد عملیات مسلحانه ممکن می‌گردد (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹: ۳۶۷).

حنیف‌نژاد و محسن، از رهبران اصلی سازمان، در روزهای پایانی حیات خود خطاب به مجاهدین ضرورت جنگ مسلحانه علیه رژیم شاه را گوشزد کردند: «هرچه دارید در کفه جنگ توده‌ای مسلحانه گذاشته و تا امحاء کامل امپریالیسم و صهیونیسم و رژیم سلطنتی ایران بچنگید» (صابر، ۱۳۸۸: ۲۰-۵۱۹). تعدادی از اعضای مبارز سازمان به زندان افتاده و حتی به اعدام محکوم گردیدند. ناصر صادق، از اعضای مجاهدین، بهمن ۱۳۵۰ در دادگاه تلاش برای سرنگونی رژیم را باکمال افتخار تأیید کرد. مهدی رضایی نیز در دادگاه با ذکر این نکته که «سراپای این رژیم جنایت است و بی‌شرمی و هرزگی!»، هدف خود و هم‌زمانش را، انجام قیام مسلحانه علیه استبداد پهلوی خواند (نجاتی، ۱۳۷۱: ۴۰۶ - ۴۰۴). سعید محسن، از بنیان‌گذاران سازمان، در جلسه محاکمه خود شورمندان رژیم را به محاکمه کشید. وی سیستم حاکم را غیر ملی و غیرانسانی دانست که هدفی جز تشدید خفقان و تشدید استثمار ندارد. محسن، هدف از قیام علیه سلطنت پهلوی را کم کردن «سایه شما اشرار و غارتگران سرگردانه» خواند (صابر، ۱۳۸۸: ۴۱۴ - ۴۱۳).

بنابراین به‌طور کلی خرده‌گفتمان‌های اسلام‌گرا در وضعیت تضاد و ستیز با گفتمان سلطنت قرار داشتند و آن را به چالش می‌کشیدند؛ برخی مسیر مبارزه مسالمت‌آمیز را انتخاب کردند و برخی هم قائل به مشی مسلحانه بودند.

نسبت گفتمان سلطنت با گفتمان‌های رقیب

همان‌گونه که در جدول شماره ۲ آمده، گفتمان ملی‌گرایی به دلیل گرایش ناسیونالیستی و باور به اساس سلطنت در عین مقید شدن آن به اصول مشروطه، با سلطنت‌مداری و ناسیونالیسم باستانی گفتمان سلطنت همسویی داشت. در عین حال، این گفتمان با اقتدارگرایی گفتمان سلطنت به مخالفت برخاسته و ناسیونالیسم مثبت را که در تقابل با ناسیونالیسم منفی به ارث رسیده از مصدق قرار می‌گرفت، رد می‌کرد و معتقد به سیاست موازنه منفی بود.

خرده‌گفتمان مارکسیسم-لنینیسم، آینده را متعلق به «نیروهای مترقی» می‌دانست که از رهگذر یک انقلاب به پیشتازی پرولتاریا و با ریشه‌کن کردن «نمادهای ارتجاعی محافظه‌کارانه‌ای» چون سلطنت میسر می‌شود. از این رو مارکسیسم-لنینیسم با شاه‌محوری و سلطنت‌مداری در مقام تضاد قرار گرفته، اقتدارگرایی سلطنت را نیز برتافته و به سبب اصالت جهان‌وطنی طبقه کارگر، باوری به ناسیونالیسم باستانی نداشت. از سوی دیگر، توجهات خرده‌گفتمان مارکسیسم-لنینیسم معطوف به حسن همکاری با «برادر بزرگ‌تر» در مسکو و همراهی با سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی بود؛ فلذا با ناسیونالیسم مثبت سلطنت که مایل به همکاری با محور غرب بود، ناسازگاری داشت. خرده‌گفتمان مارکسیسم چریکی هم همچون مارکسیسم لنینیسم، شاه‌محوری و سلطنت‌مداری را نفی نموده و در جستجوی حرکتی انقلابی برای آگاهی و رهایی از وضع موجود بود. مارکسیسم چریکی، مشی مسلحانه را در برابر اقتدارگرایی سلطنت به کار گرفته و ناسیونالیسم باستان‌گرا را رد می‌کرد؛ چراکه به «انترناسیونالیسم» به‌عنوان یکی از مقومات اندیشه مارکسیستی معتقد بود. مارکسیسم چریکی، ناسیونالیسم مثبت سلطنت را نیز رد نموده و سیاست خارجی شاه را در خدمت اربابان امپریالیستی آن می‌دانست.

خرده‌گفتمان اسلام‌فقاهتی، به تحقیق فعال‌ترین گفتمان رقیب در برابر گفتمان سلطنت در دوره مورد مطالعه این پژوهش بود. این گفتمان از اساس، شاه‌دوستی و سلطنت‌محوری را نفی می‌کرد، اقتدارگرایی آن را به چالش می‌کشید، با ترویج افراطی نمادهای ایران پیش از

اسلام (ناسیونالیسم باستانی) مخالفت می‌ورزید، سیاست خارجی شاه را در خدمت استعمارگران، خصوصاً ایالات متحده، ارزیابی کرده و آن را زیر سؤال می‌برد؛ ایده تمدن بزرگ سلطنت را برای نابودی اسلام و کشور می‌دانست و ظاهرگرایی مذهبی شاه را نیرنگی در خدمت خلع سلاح جریان اسلام‌گرا ارزیابی می‌کرد. همچنین خرده‌گفتمان اسلام مبارز همانند اسلام فقهاتی، همه دال‌های گفتمان سلطنت را آماج حملات خود قرار می‌داد و البته با مشی مسلحانه در صدد پیاده‌سازی احکام اسلامی در کشور بود.

اما خرده‌گفتمان اسلام ملی‌گرا به دلیل پایبندی‌اش به مشروطه‌خواهی و گرایش‌های ملی‌گرایانه، با دال‌های شاه‌محوری و سلطنت‌مداری و ناسیونالیسم باستان‌گرا همسویی داشت. اسلام ملی‌گرا، اساس سلطنت را زیر سؤال نمی‌برد و تنها خواستار محدود شدن آن به دستاوردهای مشروطه بود. این خرده‌گفتمان، ناسیونالیسم باستان‌گرا را نه در مقابل مذهب و دستاوردهای ایران پس از اسلام، بلکه در کنار آن پاس می‌داشت و نسبتی با وجه افراط‌گرایانه اندیشه ناسیونالیسم در تضاد با روح مذهبی نداشت. با این وجود اسلام ملی‌گرا نیز اقتدارگرایی سلطنت را نفی نموده و از بدو تأسیس خواهان پایبندی سلطنت به اصول مشروطه بود. علاوه بر این، اسلام ملی‌گرا که به مصدقی بودن خود می‌بالید و وی را از چهره‌های پرافتخار ملی می‌دانست، با ایده ناسیونالیسم مثبت شاه که بعدها سیاست مستقل ملی خوانده شد، مخالفت ورزیده و آن را در خدمت منافع استعمارگران قلمداد کرد. خرده‌گفتمان اسلام سوسیالیستی نیز در جایگاه تضاد با دال‌های شاه‌محوری و سلطنت‌مداری و اقتدارگرایی گفتمان سلطنت قرار می‌گرفت. نهایتاً خرده‌گفتمان اسلام چپ مسلحانه، مقام سلطنت را بی‌اعتبار و بدون توجیه دانسته، اقتدارگرایی آن را با مشی مسلحانه قابل برخورد قلمداد می‌کرد و ناسیونالیسم باستانی و اصول سیاست خارجی شاه (با دال ناسیونالیسم مثبت/ سیاست مستقل ملی) را در خدمت تحکیم اقتدارسالاری سلطنت پهلوی به شمار می‌آورد.

موارد ذکر شده بیانگر وضعیت تضاد و یا همسویی گفتمان‌های فعال این دوره با دال‌های گفتمان هژمون (سلطنت) می‌باشد.

جدول (۲) نسبت گفتمان سلطنت با گفتمان‌های رقیب ۵۷ - ۱۳۳۲، منبع: نویسندگان

گفتمان هم‌مون (گفتمان سلطنت)		گفتمان‌های رقیب	
دال مرکزی	دال‌های شناور		
شاه‌محوری و سلطنت‌مداری (+)	اقتدارگرایی (-) ناسیونالیسم باستان‌گرا (+) ناسیونالیسم مثبت (-)	ملی‌گرایی	
شاه‌محوری و سلطنت‌مداری (-)	اقتدارگرایی (-) ناسیونالیسم باستان‌گرا (-) ناسیونالیسم مثبت (-)	مارکسیسم لنینیسم	چپ مارکسیستی
شاه‌محوری و سلطنت‌مداری (-)	اقتدارگرایی (-) ناسیونالیسم باستان‌گرا (-) ناسیونالیسم مثبت (-)	مارکسیسم چریکی	
شاه‌محوری و سلطنت‌مداری (-)	اقتدارگرایی (-) ناسیونالیسم باستان‌گرا (-) تمدن بزرگ (-) ظاهرگرایی مذهبی (-)	اسلام فقهاتی	
شاه‌محوری و سلطنت‌مداری (+)	اقتدارگرایی (-) ناسیونالیسم باستان‌گرا (+) ناسیونالیسم مثبت (-)	اسلام ملی‌گرا	
شاه‌محوری و سلطنت‌مداری (-)	اقتدارگرایی (-) ناسیونالیسم باستان‌گرا (-) ناسیونالیسم مثبت (-) تمدن بزرگ (-) ظاهرگرایی مذهبی (-)	اسلام مبارز	
شاه‌محوری و سلطنت‌مداری (-)	اقتدارگرایی (-)	اسلام سوسیالیستی	
شاه‌محوری و سلطنت‌مداری (-)	اقتدارگرایی (-) ناسیونالیسم باستان‌گرا (-) ناسیونالیسم مثبت (-)	اسلام چپ مسلحانه	

[توضیح: علامت (+) نشانه همسویی با دال گفتمانی و علامت (-) بیانگر تضاد با دال گفتمانی یادشده است]

هر گفتمان برای تثبیت موقعیت خود، نیازمند اعمال قدرت است تا از این رهگذر، سایر گفتمان‌های رقیب را به حاشیه رانده، طرد کرده و سرکوب نماید. ابزار قدرت برای نیل به موقعیت گفتمان هژمون ضرورتی اساسی داشته و بدون آن، عملاً شکل‌گیری نظم سیاسی ممکن و میسر نیست. پیامد کشمکش‌های گفتمانی که سلاح قدرت را در دست داشته و با اعمال فشار، رقیبان خود را به حاشیه می‌راند، گفتمان‌های رقیب را نیز طرد می‌کند. با این وجود، هیچ گفتمانی حذف شدنی نیست؛ بلکه تنها ممکن است قابلیت تأثیرگذاری گفتمان‌های طردشده کاهش یافته و ادعای آنان برای نمایاندن حقیقت چندان جدی گرفته نشود. این گفتمان‌ها می‌توانند هرزمانی با فعل و انفعالات سیاسی، عاملان اجتماعی را به خود جذب کرده و حتی با در دست گرفتن اهرم قدرت، جایگاه گفتمان هژمون را از آن خود نمایند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، گفتمان سلطنت ابزارهای قدرت خود را توسعه بخشید و به مدد دستگاه‌های اعمال فشار، هرگونه صدای مخالف را خفه کرد. میان‌پرده‌هایی چون دولت امینی یا دولت آشتی ملی شریف امامی هم نتوانست ماهیت اقتدارگرایانه سلطنت را پنهان کند؛ بنابراین سلطنت با اهرم قدرت توانست کلیه گفتمان‌های ملی‌گرایی، چپ مارکسیستی و اسلام‌گرا (با خرده‌گفتمان‌هایشان) را طرد و سرکوب کند. این امر البته به معنای حذف هیچ گفتمانی نبود. گفتمان‌های مخالف و رقیب، همچنان به فعالیت خود ادامه دادند و با مستحیل شدن قدرت و توان سرکوب حکومت در سال‌های ۷-۵۶، گفتمان سلطنت نیز دچار «بی‌قراری» گردیده و شرایط برای جابجایی گفتمان هژمون فراهم شد.

غالب گفتمان‌ها در این دوره، تضاد خود را با اقتدارگرایی سلطنت بروز می‌دادند. با این وجود، در ارتباط با سایر دال‌های گفتمان سلطنت نیز مواردی از تضاد و همسویی فراوان است. برای نمونه از همسویی گفتمان ملی‌گرا و خرده‌گفتمان اسلام ملی‌گرا (به ترتیب با محوریت جبهه ملی و نهضت آزادی) با دال مرکزی گفتمان سلطنت (شاه‌محوری و سلطنت‌مداری) می‌توان به ریشه‌های اصرار دو جریان مزبور به ضرورت انجام اصلاحات دموکراتیک در چهارچوب سلطنت پهلوی، بدون دست‌یازیدن به تحولات انقلابی، پی برد. این در حالی است که سایر گفتمان‌ها از اساس، باوری به حفظ سلطنت نداشته و دال مرکزی گفتمان هژمون را به چالش می‌کشیدند؛ اما در آستانه انقلاب و با نضج گرفتن تلاش‌ها برای

براندازی سلطنت، حامیان اصلاحات دموکراتیک نیز به جرگه انقلابیون و هواداران سقوط سلطنت پیوستند و در این شرایط، همه گفتمان‌های سیاسی فعال که در مقام تضاد با گفتمان هژمون قرار داشتند، خواهان براندازی سلطنت بودند. این هدف، یعنی براندازی گفتمان سلطنت البته در زمستان ۵۷ ممکن شد. در این میان، خرده‌گفتمان اسلام فقهاتی از بخت بیشتری برای کسب جایگاه هژمون بهره‌مند بود. چراکه توان تأثیرگذاری‌اش در محیط سیاسی به واسطه وسعت و گستردگی حوزه تحت پوشش آن، شبکه وسیع و سراسری روحانیت، ابزار مسجد و حسینیه و منبر، ماهیت کاریزماتیک نماینده آن (امام خمینی)، آمادگی توده‌های اجتماعی برای پذیرش منویات اسلام فقهاتی و ... همه و همه به جانشینی اسلام فقهاتی کمک کرد. از آن پس بود که جامعه با عینک گفتمان هژمون نو به امور می‌نگریست.

۱. ازغندی، علیرضا (۱۳۹۰). روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده) ۵۷-۱۳۲۰. تهران: نشر قومس. چاپ دوازدهم.
۲. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۸). *نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*. تهران: نشر قومس. چاپ چهارم.
۳. امیری، حکیمه (۱۳۸۶). *تاریخ شفاهی هیئت‌های مؤتلفه اسلامی*. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی. چاپ اول.
۴. بازرگان، مهدی (۱۳۹۱) *مجموعه آثار*. بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان. ویرایش دوم.
۵. بهروز، مازیار (۱۳۸۰). *شورشیان آرمان‌خواه: ناکامی چپ در ایران*. ترجمه مهدی پرتوی. تهران: انتشارات ققنوس. چاپ سوم.
۶. پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۵). *انقلاب سفید*. تهران: کتابخانه پهلوی. چاپ اول.
۷. -----، ----- (۱۳۴۷). *برگزیده‌ای از سخنان و نوشته‌های شاهنشاه آریامهر*. تهران: کتابخانه پهلوی. چاپ اول.
۸. پهلوی، محمدرضا (۱۳۸۹). *به سوی تمدن بزرگ*. ناشر: البرز. چاپ اول.
۹. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹). *گفتمان و تحلیل گفتمانی (مجموعه مقالات)*. تهران: فرهنگ گفتمان. چاپ اول.
۱۰. جاسبی، عبدالله (۱۳۷۷). *تشکل فراگیر مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی*. جلد اول. تهران: انتشارات مرکز علمی دانشگاه آزاد اسلامی.
۱۱. جزنی، بیژن (۱۳۵۸). *نبرد با دیکتاتوری شاه (به‌مثابه نیروی عمده امپریالیسم و ژاندارم منطقه)*. تهران: انتشارات مازیار. چاپ اول.
۱۲. جعفریان، رسول (۱۳۹۰). *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران (از روی کار آمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی)*: سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰. تهران: علم.

۱۳. جوانشیر، ف. م (۱۳۶۰). **سیمای مردمی حزب توده ایران**. انتشارات حزب توده ایران. چاپ دوم.
۱۴. حزب توده ایران (۱۳۶۰). **اسناد و دیدگاه‌ها (حزب توده ایران از آغاز پیدایی تا انقلاب بهمن ۵۷)**. چاپ اول.
۱۵. حسینی زاده، سید محمدعلی (۱۳۸۹). **اسلام سیاسی در ایران**. قم: انتشارات دانشگاه مفید. چاپ دوم.
۱۶. خسروشاهی، سید هادی (۱۳۸۹). **زندگی و مبارزه نواب صفوی**. به کوشش محمود خسروشاهی. تهران: انتشارات اطلاعات. چاپ دوم.
۱۷. -----، ----- (۱۳۷۵). **فدائیان اسلام، تاریخ، عملکرد، اندیشه**. تهران: انتشارات اطلاعات. چاپ اول.
۱۸. خمینی، امام (روح‌الله) (۱۳۷۸). **صحیفه امام**. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س). ۲۲ جلد. چاپ اول.
۱۹. رنجبر کرمانی، علی‌اکبر (۱۳۸۱). **مسی به رنگ شفق (خاطرات بجنوردی)**. تهران: نشر نی.
۲۰. زونیس، ماروین (۱۳۸۷). **روان‌شناسی نخبگان سیاسی ایران**. مترجمان: پرویز صالحی، سلیمان امین زاده، زهرا لبادی. تهران: انتشارات چاپخش.
۲۱. سنجابی، کریم (۱۳۶۸). **امیدها و ناامیدی‌ها (خاطرات سیاسی)**. لندن: انتشارات جبهه ملیون ایران. چاپ اول.
۲۲. صابر، هدی (۱۳۸۸). **سه هم‌پیمان عشق**. تهران: نشر صمدیه. چاپ اول.
۲۳. طیرانی، امیر (۱۳۸۸). **صورت‌جلسات کنگره جبهه ملی ایران**. تهران: گام نو. چاپ اول.
۲۴. کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۰). **اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی**. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز. چاپ هفدهم.

۲۵. کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۱). تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی. چاپ نهم.
۲۶. مقدم، کاظم (۱۳۹۰). خشونت قانونی: از سلطنت محمدرضا پهلوی تا پیروزی انقلاب اسلامی. جلد اول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س). مؤسسه چاپ و نشر عروج. چاپ اول.
۲۷. منوچهری، عباس (۱۳۹۳). رهیافت و روش در علوم سیاسی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت). چاپ ششم.
۲۸. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (۱۳۸۹). سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۸۴-۱۳۴۴) خلاصه دوره سه جلدی. تهران.
۲۹. میلانی، عباس (۱۳۹۲). نگاهی به شاه. تورنتو: نشر پرشین سیرکل. چاپ اول.
۳۰. نادری، محمود (۱۳۸۷). چریک‌های فدایی خلق: از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷ (جلد اول). تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. چاپ اول.
۳۱. نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۱). تاریخ سیاسی بیست‌وپنج‌ساله ایران (از کودتا تا انقلاب): جلد اول. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. چاپ سوم.
۳۲. ---، --- (۱۳۷۵). خاطرات بازرگان: شصت سال خدمت و مقاومت. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. چاپ اول.
۳۳. نکوروح، محمود (۱۳۷۷). نهضت خدایپرستان سوسیالیست. تهران: انتشارات چاپخش. چاپ اول.
۳۴. نهضت آزادی ایران (۱۳۶۱). اسناد نهضت آزادی ایران (۴-۱۳۴۰)؛ جلد ۱: بیانیه‌ها و تفسیرهای سیاسی. چاپ اول.
۳۵. یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوئیز (۱۳۹۳). نظریه و روش در تحلیل گفتمان. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی. چاپ چهارم.

36. Abrahamian, Ervand (2008). A History of Modern Iran. Cambridge University Press.

37. Abrahamian, Ervand. (1982) Iran Between Two Revolutions. Princeton University Press.

38. Chehabi, H. E (1990) Iranian politics and religious modernism: The liberation movement of iran. Cornell University Press.
39. Foran, John. (1992) Fragile Resistance: Social Transformation In Iran From 1500 To The Revolution. Westview Press.
40. Gheissari, Ali & Nasr, Vali (2006). Democracy in iran: history and the quest for liberty. New York: Oxford University Press.

-
1. Discourse Theory
 2. laclau and Mouffe
 1. Signifier
 2. Hegemony
 3. Otherness
 4. Dislocation
 5. Power